

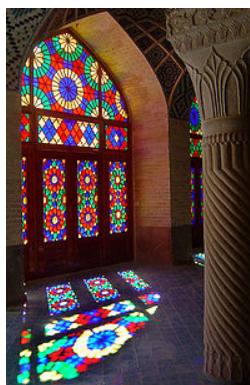


ایران در دوران معاصر

تاریخ اسلام شیعی در ایران - قسمت ۳ (ناگفته‌هایی از قادسیه)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۱۱ شهریور ۱۳۹۳ / ۱۴ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

۷۸۶ درباره قادسیه و محل جغرافیایی و کلیات آن بارها نویسندگان متقدم و متاخر قلم راندند. بنده نکاتی را از بین این آثار به صورت فشرده به نظر مخاطبان گرامی میرسانم. امید است در اسرع وقت به منابع دیگری که تلاش دارم دسترسی پیدا کرده و نکاتی دیگر را بصورت استنادی و به قلم ضعیف خودم مشروح و تفسیر کنم. فرماندهان سپاه نو مسلمانان: "جریر بن عبد الله بجلی از رجال قبیله بجلیه بود. او نقش مهم و مؤثری در فتوحات داشت. در جنگ قادسیه و حیره فرماندهی سپاه را برعهده داشت (یعقوبی، همان ۱۲۰/۲) وی در جنگ نهاوند پس



۷۸۶

درباره قادسیه و محل جغرافیایی و کلیات آن بارها نویسندگان متقدم و متاخر قلم راندند. بنده نکاتی را از بین این آثار به صورت فشرده به نظر مخاطبان گرامی میرسانم. امید است در اسرع وقت به منابع دیگری که تلاش دارم دسترسی پیدا کرده و نکاتی دیگر را بصورت استنادی و به قلم ضعیف خودم مشروح و تفسیر کنم.

فرماندهان سپاه نو مسلمانان :

" جریر بن عبد الله بجلی از رجال قبیله بجلیه بود. او نقش مهم و مؤثری در فتوحات داشت. در جنگ قادسیه و حیره فرماندهی سپاه را برعهده داشت (یعقوبی، همان 2 / 120) وی در جنگ نهاوند پس از کشته شدن نعمان بن مقرن به فرماندهی سپاه مسلمانان رسید. (دینوری، اخبار الطوال، 135) در جنگهای جمل و صفین در رکاب امام علی (ع) حضور داشت و چندین مرتبه از جانب امام (ع) نزد معاویه رفت. ملاقاتهای مکرر او با معاویه و سست اعتقادی او در پیروی از امام علی (ع) باعث شد معاویه او را بفریبد و سرانجام او را از علی جدا سازد. امام علی به سبب خیانت او خانه اش را ویران ساخت و آتش زد.[1]" در ادامه عین ترجمه قسمتی از کتاب توبه کنندگان نوشته ی أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسی / ترجمه: محمود مهدوی دامغانی را می آورم تا ببینید چه افرادی و با چه نیاتی بر ایرانیان تاختند و گرچه که بسیاری از نویسندگان سنی مذهب ایشان را به عنوان اساطیر معرفی میکنند ولی قضاوت با شما: " سالار خردمند و دانای ادیب محمد بن محمد بن مواهب خراسانی [2]، از راویانی برای ما نقل کرد که چنین می گفته اند:

هنگامی که در جنگ قادسیه عراق، کارزار سخت شد، ابو محجن ثقفی [3] در قرارگاه فرماندهی در بند و زندانی بود، او پیش سلمی دختر حفصة که همسر سعد بن ابی وقاص بود رفت و گفت: آیا می توانی کار خیری برای من انجام دهی؟ پرسید: تا آن کار چه باشد؟ گفت: اینکه مرا از بند رهایی بخشی و اسب بلقاء را به من عاریه دهی، و عهد و پیمان خدا بر من باشد که اگر خداوند به سلامت داشت برگردم و خود پاهای خویش را در بند قرار دهم، و اگر

کشته شدم چه بسا افرادی که گریخته‌اند، آن زن گفت: مرا با این کار چه کار؟ ابو محجن در حالی که در بندهای خود گام برمی‌داشت این ابیات را می‌خواند.

«همین اندوه بس است که سواران با نیزه جست‌وخیز می‌کنند و من اینجا بسته و پای در زنجیر باشم، چون آهنگ برخاستن می‌کنم زنجیر مرا باز می‌دارد و درها بر روی من بسته است و صدای من به گوش کسی نمی‌رسد.

من دارای مال و برادران بسیار بودم، مرا تنها نهادند و اینک برادری برای من نیست، پیکرم از این اندوه ناتوان شده است و هر بامداد کوشش می‌کنم این بند گران را بردارم.

پیمان و عهد خدا بر من که آن را نشکنم اگر از این بند رهایی یابم دیگر به میخانه نروم».

پس از آن سلمی به او گفت: من از خداوند طلب خیر کردم و به عهد تو راضی شدم و او را از بند گشود.

ابو محجن اسب را یدک کشید و چون از محوطه بیرون رفت بر آن سوار شد و نخست آرام حرکت کرد و چون کنار میمنه لشکر رسید تکبیر گفت و به جانب چپ لشکر دشمن حمله کرد و با نیزه و دیگر سلاحهای خود میان دو صف هنرنمایی کرد، آنگاه از پشت سر مسلمانان به سوی قلب لشکر دشمن برگشت و پیشاپیش مسلمانان بر مشرکان حمله برد و همچنان با نیزه و سلاح هنرنمایی می‌کرد و هنگام شب هم آنان را سخت فرومی‌کوفت و مردم از او شگفت می‌کردند و چون هنگام روز او را ندیده بودند او را نمی‌شناختند برخی می‌گفتند: این مرد از پیشاهنگان و دلیران یاران هاشم است یا خود هاشم.

برخی دیگر می‌گفتند: اگر خضر (ع) در جنگها حاضر می‌شود گمان می‌کنیم این سوار که بر اسب بلقاء سوار است خضر است.

برخی دیگر می‌گفتند: به خدا سوگند اگر نه این است که فرشتگان مبادرت به جنگ نمی‌کنند می‌گفتیم این فرشته‌ای است که برای پایدار ساختن ما جنگ می‌کند، مردم از چیزی که به یاد نمی‌آوردند ابو محجن بود که در زندان خود به سر می‌برد.

سعد بن ابی وقاص هم می‌گفت: به خدا سوگند اگر موضوع زندان ابو محجن نبود می‌گفتم این ابو محجن است و این اسب بلقاء است.

چون شب به نیمه رسید دو گروه دست از یکدیگر برداشتند و مسلمانان برگشتند و ابو محجن هم از همانجا که بیرون رفته بود به قرارگاه برگشت و سلاح از تن بیرون آورد و مرکوب خود را رها کرد و پاهای خود را در بند نهاد.

عبد الرزاق می‌گوید: معمر از ایوب، از ابن سیرین نقل می‌کند که می‌گفته است:

ابو محجن ثقفی را همواره به سبب میخوارگی تازیانه می‌زدند و چون آن راه را همچنان ادامه داد او را زندانی کردند، و چون روز جنگ قادسیه فرارسید و او دید که مشرکان مسلمانان را می‌کشند به یکی از کنیزان که گویا همسر سعد بن ابی وقاص هم بوده است پیام فرستاد که ابو محجن می‌گوید: اگر او را آزاد کنی و این اسب را در اختیارش

بگذاری و اسلحه‌اش را به او بدهی، اگر کشته نشود نخستین کسی خواهد بود که برمی‌گردد، و همان اشعار را خواند. گوید:

آن زن بندهای ابو محجن را باز کرد و سلاح او را دادند و بر اسبی که در خانه بود سوار شد و آن را به تاخت‌وتاز درآورد و خود را به مشرکان رساند و همواره بر مردی حمله می‌کرد و او را می‌کشت و پشتش را درهم می‌شکست. سعد بن ابی وقاص با شگفتی به او می‌نگریست و می‌گفت: این سوارکار کیست؟

گوید: چیزی نگذشت که خداوند دشمن را وادار به گریز کرد و ابو محجن برگشت و سلاح را بر جای نهاد و پاهای خود را در بند قرار داد، همان‌گونه که بود.

سعد بن ابی وقاص هم آمد، زنش پرسید: جنگ شما امروز چگونه بود؟ او شروع به نقل اخبار کرد و گفت: امروز چه بر سر ما آمد و چه سختی‌ها کشیدیم تا خداوند مردی را بر اسبی ابلق برانگیخت، که اگر نه این بود که ابو محجن را در بند و زنجیر قرار داده‌ایم می‌گفتم این دلیری نموداری از خصلتهای ابو محجن است، زن گفت: به خدا سوگند او ابو محجن بود که چنین و چنان کرد و داستان را برای سعد بازگو کرد.

سعد بن ابی وقاص ابو محجن را فراخواند و بندهای او را گشود و گفت: از این پس هرگز ترا برای میخوارگی تازیانه نخواهیم زد.

ابو محجن گفت: من هم به خدا سوگند از این پس هرگز می‌خواهم نوشید هرچند فقط به سبب تازیانه زدن شما از رها کردن آن خودداری می‌کردم، گوید از آن پس ابو محجن هرگز شراب نیاشامید.

و گفته شده است ابو محجن به سعد بن ابی وقاص گفت: هنگامی که حد میخوارگی بر

من جاری می‌شد و از گناه آن پاك می‌شدم به میخوارگی ادامه می‌دادم، اما اينك که تو با برداشتن حد آن مرا درمانده- بدبخت- خواهی ساخت من هم، به خدا سوگند که دیگر هرگز باده‌نوشی نخواهم کرد.

از ایران چه ها غارت شد:

آنچه که بیش از مادیات و آثار باستانی به غارت رفت ناپدید گشتن آنها است. چرا که بی فرهنگی و دون مایگی مهاجمان خود خوانده به ایران بر هیچ کس پوشیده نبوده و نیست. در جای دیگری به تاثیرات ضدفرهنگیو ضد ارزشی این هجمه و افعال زشت و دون انسانی مهاجمان خواهم پرداخت. ولی در ادامه به گوشه ای از غارت های صورت گرفته و سرنوشت احتمالی آثار و ساخته های ایرانی در دست این مهاجمان اشاره ای کوتاه میکنم:

۱) "در مروج الذهب مسطور است که فریدون پسر اسقیان بن جمشید است و در بعضی از تواریخ هشت واسطه میان او و جمشید اثبات کرده‌اند و الاول هو الاصح و باتفاق ائمه تاریخ فریدون پادشاهی بود عادل و عالم سیاست سلطانی با فضایل نفسانی جمع داشت و در زمان او قواعد مردی و مردمی تمهید پذیرفت آورده‌اند که چون خاطر جهانیان از ظلم ضحاک فراغت یافت و فریدون بر سریر سلطنت نشست این روز که اول مهرماه بود عید کردند و مهرجان که عید فارسیان بوده عبارت از آنست و فریدون طبقات حشم و فرق رعایا را بمواعید خوب و سخنان مرغوب

نوازش نمود و اساس ظلم که در زمان ضحاک ممهد گشته بود منهدم ساخت و آن چرم پاره را که کاوه در حین خروج بر سر نیزه کرده بود بیواقیت و جواهر گرانبها ترصیع نموده بدرفش کاویان موسوم ساخت و هریک از سلاطین کیانی که بر سریر سلطنت می‌نشست از جواهر چیزی بر آن می‌افزود تا بحدی رسید که مقومان از قیمت آن عاجز ماندند و در فتح قادسیه آن علم بدست اهل اسلام افتاد و در میان مهاجر و انصار تقسیم یافت. [4]

۲) میزان غنایم و جواهرات و... که بدست مهاجمان افتاد آنقدر بود که بر خلاف بسیاری از نویسندگان پنهان کار (که برای خود دلایلی می‌تراشند) بنده اعلام میکنم که بسادگی ایران که غنی‌ترین کشور آن روزگار جهان از لحاظ طلا و جواهرات ساخته و هنرکاری شده بود غارت تمام شد. برای اثبات مدعا از چند کتاب که نویسندگان سنی مذهب ایرانی به زبان عربی غالب آن زمان نوشته اند یکی را که آمار و ارقامش دقیق تر و واقعی تر بود را برگزیدم:

" سعد بن منازعی بمداین درآمده در قصر کسری نزول کرد و نخست هشت رکعت نماز بگذارد بیک سلام و فرمود تا بجمع غنایم اشتغال نمایند و بعد از استجماع اموال خمس او را افزاز نمود بمدینه فرستاد و باقی را بر آنشصت هزار سوار قسمت کرده هریک را دوازده هزار درهم رسید و بعضی اشیا را داخل قسمت نساخته همچنان بدار الخلافه فرستاد از آنجمله قعقاع بن عمرو در فتح نهروان دید که جمعی انبوه از عجم شتریرا احاطه کرده‌اند قعقاع با قوم خود روی بر آنطایفه کرده ایشانرا متفرق گردانید و آتشتر را با دو صندوق که بار بر آن کرده بودند بخدمت سعد آورد و چون بفرموده سعد سر صندوق را بگشادند در آن صندوق جامه دیدند از مروارید غلطان بافته که هر دانه برابر بیضه عصفوری بود و گوشواری دیدند مرصع بجواهر ثمین و بیست انگشتی از یاقوت که مقومان از قیمت آن عاجز و بعجز و قصور معترف بودند و کسری در روزبار آن جامه را پوشیده و آن گوشوار را در گوش کردی و هر ده انگشتیرا در انگشت تعبیه نمودی و تاجی مرصع و ده دست جامه زربفت دیبا که دیده بیننده مثل آن ندیده بود و اعراب خمهای آبگینه یافتند مملو از کافور و گمان ایشان آن بود که نمکست و چون آتش ایشان بسبب ریختن کافور در آن تلخ شد دانستند که نمک نیست و آن را بنمک معاوضه کردند. [5]

امیران خود خوانده عرب بر مداین و سایر قسمت های ایران پایتخت آن زمان ایران بعد از جنگ قادسیه

در این قسمت از کتاب سلوک الملوک پاراگرافی را عینا نقل میکنم تا هر چه بیشتر به سیستم خلفای خود خوانده وهدف آنها از تجاوز به ایران را که همان تسلط و تحقیر ایرانیان با فرهنگ توسط اقوامی بدوی (که نه اسلام در آن تاثیر مثبتی کرده بود و نه فرهنگ ایران بر ایشان مسلط گشت) و گردش قدرت و ثروت و شهوت بین خود، بیش نبود برای همگان روشن شود.

این ها همه تاکیدی است بر ادعای نویسنده در قسمت های قبل مبنی بر غیر شرعی و غیر انسانی بودن هجمه ی تازه مسلمانان نو خوانده به سرسپردگی خلفای ظالم و بدعت گذارشان . در جای جای تاریخ افتخار نویسندگان سنی مذهب از ایرانی گرفته تا عرب به این یاغی گری ها و طاغوت و کفار خواندن ایرانیان نشان از فاصله ی بسیار ایشان از اصل اسلام و رسالت پیامبر ص تا امامت امامان شیعه است. همان ها که بهترین نمونه های تاریخ انسانیت برای همیشه و همه افرادند. برخورد آنان با غیر مسلمانان و مسلمانان جاهل و منافق و ... را هر انسان آگاه و منصفی بخواند به اوج انسانیت ایشان رای خواهد داد.

یک نکته مهم: در ادامه یکی از اهداف نویسندگان بیان و اثبات این نظریه است که کشور گشایی توسط عمر و سایر خلفای خود خوانده دلایلی همچون شهوت قدرت و مال و منال در کنار شهوت جسمانی بوده است. ایشان از بین همسایگان علاوه بر این که کینه ای عمیق نسبت به مردم متمدن و با فرهنگ ایران داشتند و از سویی طبع یاغی گری ایشان برای تصرف دستاوردها و غنائم و کنیز و برده هایی از این دیار بیش از قبل تحریک شده بود با کنار زدن علی بن ابی طالب ع از خلافتی که خداوند از طریق پیامبر ص اعلام کرده بود راه را برای برآورده کردن این نیت شومشان باز تر کردند. خوی وحشی گری ایشان آنگونه بود که ایران و روم را زیر سم اسبانشان هزاران سال به عقب راندند و انسانیت را در چشمان ایشان خاموش.

"قسم دوم از لشکر اسلام در زمان عمر رضی الله عنه به طرف عراق درآمدند و اول ایشان در زمان عمر رضی الله عنه سعد ابن ابی وقاص بود رضی الله عنه که در قادیسیه با رستم فرخ زاد که از قبل یزدجرد آمده بود جنگ کرد و او را بکشت و مداین را فتح کرد. و امیر مداین که بر جای کسری بود از قبل عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص بود، و عمر او را در آخر عزل کرد، و جای او را به عمار بن یاسر داد، و دیگر به مغیره ابن شعبه داد، و دیگر به ابی موسی داد.

و عمر کسی را امارت زیادت از يك سال ندادی در غالب. و فرمودی که چون امیر مملکت از عزل آمن شد، مملکت را ملك خود دانست و از طاعت احتمال معاندت پیدا کرد. و مفاصد بر آن مترتب می دانست. و در وقتی که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وفات می فرمود، وصیت کرد که هر خلیفه ای که بعد از من به خلافت نشیند باید که امرا را تا مدت يك سال عزل نکند، مبدا موجب عدم طاعت خلیفه گردد. دیگر از امرای عمر رضی الله عنه عتبه بن غزوان بود که به بصره رفت و آنجا را فتح کرد و در آنجا وفات فرمود. و دیگر ابو موسی اشعری که از قبل او بر بصره امیر بود. و لشکر بصره فارس و اهواز را بگرفتند، و والیان آنجا با امیر بصره بودند زیرا که داخل لشکر بصره بودند. و والیان عراق و آذربایجان و خراسان و ماوراء النهر تابع لشکر کوفه بودند. و داروغگان ایشان را امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نصب می فرمود و خراج هر مملکتی عطای لشکر آن مملکت بود، چنانچه در باب خراج ان شاء الله مذکور گردد. و امیر مصر در زمان عمر رضی الله عنه عمرو بن العاص بود.

و اما امرای زمان امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه؛ پس امیر بر کوفه که لشکر می فرستاد به اطراف خراسان و عراق و آذربایجان، ولید بن عقبه بود. و عثمان رضی الله عنه در اکثر بلاد اسلام امرا را از قوم خود بنی امیه معین گردانید، و ایشان مردمان به قوت و شهامت بودند. و در مصر اول عمر بن العاص بود و عثمان او را عزل کرد و عبد الله بن سعد بن ابی سرح را امیر ساخت، و دیگر او را عزل کرد و محمد ابن ابی بکر را امیر ساخت. و شام به دست معاویه بود، و احنف بن قیس در خراسان، و عبد الرحمن در آذربایجان، و عبد الله بن عامر در فارس، و آخر به خراسان آمد. [6]"

این مطلب را در آینده نزدیک ادامه خواهم داد. اگر خدا بخواهد. با سپاس. هادی فرهنگ دوست

[1] ترجمه الاخبار الموفقیات-زبیر بن بکار- اصغر قائدان- شرکت چاپ و نشر بین الملل-تهران-۱۳۸۶-ص ۵۵۶

[2] این مرد از ادیبان و شاعران قرن ششم و درگذشته به رمضان سال 576 هجری است؛ اصل او از خراسان و ساکن بغداد و از مردان مورد توجه حکومت بوده است، برای اطلاع بیشتر به مقاله آقای ابو الفضل بیرجندی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص 407، ج 3 مراجعه فرمایید.

[3] ابو محجن از شاعران و سوارکاران قرن هفتم میلادی- صدر اسلام- که شیفته شراب بوده است؛ به الشعر و الشعراء ابن قتیبه، ص 336 چاپ بیروت، 1969 میلادی مراجعه فرمایید. داستان ابو محجن در جنگ قادسیه در منابع بسیار کهن گاه به صورت مختصر و گاه با تفصیل بیشتر از آنچه ابن قدامه مقدسی آورده است آمده است؛ برای نمونه به ترجمه اخبار الطوال دینوری، ص 155، به قلم محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، 1364 ش و به الاغانی ابو الفرج اصفهانی، صفحات 13/1، ج 19، مصر 1391 ق به اهتمام عبد الکریم ابراهیم الغرباوی و زیر نظر محمد ابو الفضل ابراهیم، و نهاية الارب نویری، ص 208، ج 19 و ج 4 ترجمه آن کتاب به قلم این بنده و ترجمه تاریخ طبری، صفحات 1721/1722/1751 به قلم مرحوم ابو القاسم پاینده مراجعه فرمایید.

[4] عین عبارتی بود از زینت المجالس- مجد الدین محمد الحسینی- کتابخانه سنایی- تهران- ۱۳۶۲- ص ۵۱

[5] همان - ص ۱۱۱

[6] سلوك الملوك، فضل بن روزبهان، ص: ۲۰۴

آدرس مطلب فوق در وبلاگ شخص ام: <http://url.parsiandej.ir/waRpF>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «تاریخ اسلام شیعی در ایران - قسمت ۳ (ناگفته هایی از قادسیه)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1544/pdf/2> تاریخ-اسلام-شیعی-در-ایران

آخرین ویرایش مقاله: ۹ اردیبهشت ۱۴۰۰